

## تأثیر شخصیت مفسر در تفسیر قرآن

سیدمحمدعلی ابازی

محقق حوزه علمیه قم

### چکیده

ابعاد مختلف شخصیت مفسر نظیر دانسته‌ها و روحیات در نوع تفسیری که از قرآن کریم به دست می‌دهد، تأثیر دارد و اندیشوران مسلمان از دیرباز به این امر توجه داشته‌اند؛ لکن به آن تصریح نکرده‌اند. این تأثیر معمولاً به دنبال کسب معلومات جدید یا طرح شبهات نو فراهم می‌شود. هیچ مفسری از این تأثیر پذیری گریزی ندارد. منتهی به لحاظ آنکه قرآن با روحیات آدمی موافقت دارد، این اثرپذیری در راستای فهم درست قرآن است؛ به علاوه تأثیر دانسته‌ها و روحیات محدوده معینی دارد و این امر از بسیاری تفسیرهای سلیقه‌ای جلوگیری می‌کند.

**کلید واژه‌ها:** شخصیت مفسر، دانسته‌های مفسر، گرایشهای مفسر،

تفسیر، هرمنوتیک.

## (۱) مقدمه

یکی از مباحث هرمنوتیک به معنای عام کاوش در مسائل روانشناختی و تأثیر شخصیت مفسر در فهم متون است. روشن است که هر متنی مبتنی بر چند رکن است: خود متن، شنونده و مخاطب متن و تفسیرکنندهٔ متن. از متن و ویژگیهای آن در اصول فقه و علوم قرآن و کتاب مقدس گفتگو می‌شود. دربارهٔ شنوندهٔ متن یعنی مخاطب و مردمی که مؤلف و گوینده با آنان سخن گفته، مسائل گوناگونی مطرح است و از آن جمله مخصوص بودن متن به مخاطبان حاضر یا اعم بودن از مخاطبان حاضر، ضرورتها و پرسشهای شنوندگان، جامعه‌شناسی عصر مخاطبان، مسائل و مشکلات عصر نزول و حی، افق سطح مخاطبان، مصبوغیت فهم آن به عوامل اجتماعی.

اما از همهٔ اینها مهمتر تفسیرکنندهٔ متن است که در عرضه فهمی از متن نقش مهمی ایفا می‌کند؛ زیرا مفسر با ذهن خالی به مانند صفحه سفید کاغذ به سراغ متن نمی‌رود تا آنچه از متن در صفحهٔ ذهن او می‌تابد، در آن نقش بندد و دستگاه ذهن در آن دخالتی نداشته باشد. ذهن مفسر خالی نیست؛ بلکه آباشته از دانسته‌ها و گرایشها و منشهایی است که بدون شک در تفسیر او تأثیر می‌گذارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## (۲) جنبه‌های مختلف شخصیت مفسر

جنبه‌های مختلفی که در تفسیر تأثیر دارند، به چند وجه مهم قابل تقسیم هستند:

## (۲-۱) دانسته‌های مفسر

بخشی از برداشت‌های مفسر ناشی از دانسته‌های وی است. این دانسته‌ها اشکال مختلفی دارد. برخی از آنها مبادی و مقدمات علمی مفسر است؛ مانند ادبیات، منطق، کلام و فلسفه. در این موارد هرچه مفسر به این علوم احاطهٔ بیشتری داشته باشد، فهم او از متن قرآن شفاف‌تر است. به عنوان نمونه آگاهی مفسر از مسائل روانشناسی،

جامعه‌شناسی، تاریخی، فلسفه و عرفان و مباحث جدید فلسفه دین و کلام جدید میدان گسترده‌تری را بوجود می‌آورد و مفسر با آگاهی از آنها و پرسشهایی که در این علوم مطرح است، در برخورد با متون نقش کاملاً متمایزی ایفا می‌کند و تفاوت آشکاری در گرایشها و برداشتهای تفسیری او بوجود می‌آورد. مثلاً در آنجا که آرای علمی و کلامی را با آموزه‌های دینی سازگار بیابد و آنها را در برنامه‌های ارشادی و تبلیغی خویش مفید انگارد، به آنها اقبال می‌کند و آنها را به منزله مبادی و مقدمات ادله کلامی خود در تفسیر جای می‌دهد و در آنجا که مفسر با آن آموزه‌ها نظر مخالف داشته باشد و آنها را مابین دستگاه فهم خود ببیند، باز به گونه‌ای متأثر خواهد شد و مباحث را با نگاه شبهه و نقد شبهه می‌بیند و کلمات متن را به گونه‌ای تحلیل و تفسیر می‌کند که آن شبهات را پاسخگو باشد.

به همین جهت این معلومات از دیرباز، دست کم نوعی موضعگیری مثبت و منفی را در مجموع دانش‌های بیرونی مفسر فراهم ساخته است.

## ۲-۲) اعتقادات مفسر

اعتقادات و باورهای مفسر گاه جنبه مذهبی و نحله‌ای دارد؛ مانند اشعری، اعتزال، شیعی و سنی و مانند آن و گاه جنبه علمی؛ مثلاً چنانچه مفسری از پیش نسخ را در قرآن نپذیرفته یا در باب محکم و متشابه مقوله تشابه را از مجمل و مبهم جدا دانسته و یا در باب اسباب نزول تئوری خاصی را پذیرفته باشد، رفتار او نسبت به مجموعه‌ای از آیات متفاوت از کسانی است که این باورها را نداشته و نظریه دیگری را پذیرفته‌اند و نوع برداشت او با دیگر مفسران تفاوت خواهد کرد.

## ۲-۳) تئوریهای مفسر

تئوریهای مفسر آنهایی‌اند که در ذهن او جای گرفته، ولی مانند اعتقادات و باوهای

کلی نیست. به عنوان نمونه آن کسر که در بحث معاد جسمانی تئوری خاص دارد، نگرش او به این دسته از آیات با همان نگرش خواهد بود. مثلاً صدرالمتألهین کوشش داشت که میان شریعت و طریقت و حقیقت آشتی برقرار کند و مفاهیم دینی را عقلی کند. کوششهای آشتی جویانه و در عین حال تأویلی وی از عقل و وحی و اثبات عقلانی اصول اعتقادی بر این فرض مبتنی بود که یافته‌های دین با عقل در تعارض نیست. لذا در جلد نهم اسفار در بحث معاد جسمانی با مقدمه‌ای مفصل تئوری خود را شرح می‌دهد و تجسم اعمال و ثواب و عقاب را به درون انسان می‌کشد و از او جدا نمی‌داند یا در باب تفسیر وحی، عرش، کرسی، لوح، قلم یا روح و نفس آیات را بر معانی غیر مادی و مجرد تطبیق می‌کند. در مباحث جدید کلام مانند نظریه حدافلی یا حداکثری در فقه، مسأله انتظارات انسان از دین، مسأله کمال و جامعیت دین، بیان روشی یا بیان ارزشی در احکام و دهها مسأله دیگر از تئوری‌هایی است که حضور آن در ذهن مفسر می‌تواند نگرش مفسر را نسبت به حجم انبوهی از آیات کاملاً متفاوت کند و نگرش و استنباط او را دگرگون سازد.

#### ۴-۲) روحيات مفسر

بدون شک ویژگیهای تربیتی، روحی و اخلاقی مفسر یکی از موارد تاثیر و تأثر ذهن مفسر نسبت به تفسیر است. روحيات مفسر در تفسیر نقش بسزایی دارد، مثلاً مفسری که دقت نظر دارد و در پی دلیل است یا شجاعت علمی دارد و یا به دنبال نوآوری و نواندیشی است یا روحیه جنجالی دارد، همه اینها می‌تواند تأثیر بسزایی در گرایشها و برداشتهای مفسر داشته باشد. در دانش تفسیر این نظر همواره تاکید می‌گردد که فهم و تفسیر یک متن باید به دور از مسبوقات ذهنی و تمایلات فکری مفسر باشد،<sup>۱</sup> و تعصبات

(۱) این اندیشه و توصیه به دوری از تمایلات فکری در عوامل متعددی ریشه دارد که مهم‌ترین آنها زوایانی است که در باب تفسیر به رأی رسیده و کسانی خواسته‌اند بگویند: تفسیر به رأی جایز نیست؛ بلکه باید براساس مأثورات و منصوصات از ناحیه معصوم باشد.

مذهبی و گرایش‌های نحله‌ای در تفسیر بروز و ظهور نکند، حتی تأکید می‌شود که تفسیر باید از عقاید عرفی زمان خود به دور باشد و مادام که مفسر در بند این عقاید باشد، از فهم حقایق قرآن باز می‌ماند. راه رسیدن به فهم کامل مرهون آزادی از عقاید و ارزشهای شخصی مفسر است.

اما باید پرسید اولاً آیا منظور از این باید همان تفسیر به رأی نیست؟ ثانیاً، مرز رأی چیست و آیا میان هواها و هوسها و تمایلات فکری مفسر و گرایش‌های تفسیری چگونه می‌توان جدایی افکند؟

ثالثاً، چنین تلاشی تا چه اندازه عملی است؛ به ویژه در آن گرایش‌هایی که به طور ناخودآگاه و بر اثر تربیت و آموزش و زندگی در محیط مذهبی خاص حاصل آمده است؛ چرا که صرف‌نظر از اصول و قواعدی که مفسر خود رابه مراعات آن مصمم می‌داند، مسأله‌گزینشی عمل کردن مفسر در تمام این موارد بسیار مهم است.

واقعیت این است که ما در تاریخ تفسیر به سلیقه‌ها و گرایش‌های متنوعی در افق تاریخی و مذهبی مفسران برخورد می‌کنیم. لازم نیست که مقایسه‌ای میان تفسیر معتزله، اشاعره، سلفیه و دیگر مذاهب داشته باشیم تا با ذهنیت خاص و نقد مذهبی این تنوع را ملاحظه کنیم و ریشه اختلاف را در نوع روش آنها ببینیم. حتی این تفاوتها در تفاسیر شیعه نیز در شکل گسترده آن مشاهده می‌شود. کافی است که به تفاسیر گوناگون فلسفی، عرفانی، مأثور و غیر مأثور نظر افکنده شود و گوناگونی برداشتهای تفسیری ملاحظه گردد.

ناگفته نماند که سخن از ترجمه و دلالت ظاهری کلام نیست؛ بلکه سخن از تفسیر است و تفسیر پرده‌برداری و کشف پیچیدگیهای کلام است؛ به ویژه آنجا که به استنباط و برداشت در حوزه جهان بینی‌ها و اصول عقاید و نگرش به مسأله عام احکام بازگردد.

آنچه که در این مقال بررسی می‌شود، این است که شخصیت مفسر در تفسیر قرآن کریم چه جایگاهی دارد و تأثیر آن تا چه حدی مقبول و طبیعی است و در این باره

مفسرین بزرگ و قرآن پژوهان چه نظری دارند و اصولاً پذیرفتن این تئوری که شخصیت مفسر در تفسیر نقش تعیین کننده دارد چه مشکلاتی را بوجود می آورد. هدف این مقاله کاوش در یکی از مباحث مهم هرمنوتیک و تفسیر و معرفت شناسی اندیشه مسلمانان درباره قرآن است و طرح آنها می تواند ریشه های جزمیت گرایی را در اندیشه پیشینیان به نقد بکشد.

### (۳) طرح مسأله

با نگاهی به تفاسیری که درباره قرآن یا حتی برخی از دیوان اشعار شعرای نامدار چون مولوی و حافظ نگاشته شده، این حقیقت را درمی یابیم که تفسیرهایی که از این سخنان شده یکسان نیستند و مفسران این متون برداشتهای مختلفی عرضه کرده اند. ما که آنها را می خوانیم نیز با برخی از تفسیرها موافق و با برخی از تفسیرها مخالف می شویم. منشأ این اختلاف چیست و چه عاملی موجب آن شده که تفسیرهای مختلفی عرضه شود و هر روز که می گذرد بر حجم این تفسیرها افزوده می شود و دیدگاههای جدیدتری عرضه می گردد. آیا ریشه اختلافها در متن است یا مفسر متن یا هر دوی آنها؟ در این باره نظریات مختلفی مطرح شده و درباره معناداری متن و نیت مؤلف و زبان گوینده بحثهای فراوانی شده است؛ اما بدون شک اگر متنی برداشتهای گوناگون بپذیرد، مفسر متن در این گوناگونی بی نقش نیست. برخی خواسته اند، مسأله را ساده جلوه دهند و ریشه این اختلاف را مربوط به هواهای نفسانی و علیل بودن ذهن و مریض بودن دل مربوط کنند؛ اما این عامل پیدایش تمام تفسیرهای مختلف نمی تواند باشد؛ زیرا بسیاری از آنها از سر آگاهی و عناد و مرض نیست. به عنوان نمونه اگر مقایسه ای میان تفاسیر شیخ طوسی (تبیان)، طبرسی (مجمع البیان)، فیض کاشانی (صافی)، ملا صدرا شیرازی (تفسیر القرآن الکریم)، علامه طباطبایی (المیزان) و سید محمدحسین فضل الله (من وحی القرآن) انجام گیرد، می بینیم دیدگاههای مختلفی در تفسیر عرضه

کرده‌اند؛ در حالی که همگی شیعه هستند، از منبع حدیث اهل بیت علیهم‌السلام استفاده کرده‌اند، قواعد و اصول را رعایت کرده‌اند و هوای نفسانی و مرض و غرض نداشته‌اند. بنابراین همه اختلافات تفسیری ناشی از هواهای نفسانی یا اختلافات مذهبی نبوده است و حتی نمی‌توان گفت: طبیعت متن چنین بوده که موجب اختلاف و تشتت آرا شده است؛ زیرا اصولاً در صورتی می‌توانیم این فهم‌های متفاوت را در شخصیت مفسر دخیل ندانیم که چند مسأله در نظر ما حل شده باشد:

۱- سؤالات و مسائلی را که مفسر به دنبال پاسخ آنهاست و در ذهن او مشکل‌ساز شده در تفسیر او مؤثر ندانیم. در حالی که در هر عصری دین و معارفش از سوی گروهی مورد هجوم قرار می‌گیرد و مفسری که این شبهات را می‌بیند، در پی پاسخ آنهاست. حال فرقی نمی‌کند که این شبهات مربوط به مسائل کلامی و اعتقادی دیرین باشد یا شبهاتی باشد که در عرصه مباحث جدید مطرح می‌شود؛ مانند حقوق بشر، موقعیت زن، کارکرد دین، فلسفه احکام و اخلاق. در این صورت بسیار طبیعی است که مفسرین براساس دانشها و برداشتهای بیرونی متفاوتی که دارند، به سراغ متن قرآن روند و سؤالات خود را مطرح کنند.

۲- هر تفسیری همواره به زمان خود تعلق دارد و بر مبنای دیدگاهی که مفسر به اقتضای شرایط تاریخی خود پیدا کرده، به سراغ متن می‌رود. چنانچه در دوره‌ای تحولات علمی و فرهنگی بسیار سریع و گسترده باشد، موضوعات منعکس شده، در تفسیر هم گسترده خواهد بود و اگر آهنگ این تحولات کند و طولانی باشد، موضوعات محدودتری در تفسیر آن دوره انعکاس می‌یابد.

۳- نکته دیگر معلومات آکادمیک مفسر است. بی‌تردید برای دریافت درست مراد خداوند نیاز به آگاهی از علوم و ابزارهای است که مفسر را به فهم آن یاری رساند. در این علوم و ابزار اختلاف و تشتت اقوال است. این اختلاف در عمل تأثیر مستقیمی در تفسیر مفسر می‌گذارد و هر مفسری اقوال مختلف ادیبان، واژه‌شناسان، قاریان و راویان اسباب

نزول را در دستگاه ذهنی خود مورد ارزیابی قرار می‌دهد و براساس احاطه و اجتهاد خود از میان آنها قولی را گزینش می‌کند و آن طبعاً در برداشتهای تفسیری او اثر می‌گذارد. نکته مهم و قابل توجه در این زمینه گزینشگری مفسر است. مثلاً کسی که در بحث واژه‌شناسی به این نظریه معتقد است که قرآن مجاز را بکار نگرفته و آنچه را استعمال کرده حقیقت بوده است. نوع تفسیر او در جاهای مورد اختلاف نسبت به تفسیر کسی که خلاف آن نظریه را عقیده دارد، متفاوت خواهد بود.

بدین جهت ما ناگزیریم به تأثیر شخصیت مفسر در تفسیر قرآن اذعان کنیم و بپذیریم که دانسته‌ها، باورها، خلیات و شرایط خاص روانشناختی مفسر موجب گوناگون شدن تفسیر می‌شود و معنای متن یک حقیقت تغییرناپذیر و قائم به لفظ نیست؛ بلکه همواره در پرتو روشنیهای ذهن مفسر تصحیح و شفاف می‌گردد؛ اما با همه اینها مراد این نیست که معنایی که ما از یک متن می‌فهمیم، اصول ثابتی ندارد و نسبت مطلق همه ابعاد کلام را فراگرفته و آنچه خوانندگان پیشین از آن می‌فهمند با آنچه بعدی‌ها می‌فهمند، تفاوت کلی دارد.

بحث و بررسی شخصیت مفسر دست کم این فایده را دارد که ما بهتر بتوانیم به پیام واقعی کلام شناخت پیدا کنیم؛ زیرا شناخت آن به رعایت قواعد فهم و رفع موانع آن نیاز دارد. بدون شک یکی از عوامل بازدارنده هویت‌های شخصی مفسر است. او بر پایه دانسته‌ها و باورهای ذهنی خود به سراغ متن می‌رود و این گاه بدون آن است که بداند کدام یک از آنها عقلانی و منطقی و مبتنی بر اصول پذیرفته شده است<sup>۱</sup> و کدام یک از آنها دارای این ویژگی نیست؛ به همین دلیل دچار تعارض شده، تفاسیر ناهمسانی را عرضه

(۱) اصول پذیرفته شده مفسر گاه دستخوش تغییر می‌شود و نظریات جدیدی جایگزین نظریات پیشین می‌شود. این موارد افزون بر آنکه نقش شخصیت مفسر را روشن می‌کند، به ما می‌آموزاند که دایره تسووقات

خود را محدود کنیم و با احاطه بیشتری به تجربیات مفسرین پیشین به سراغ متن برویم. مثلاً اگر مفسرین براساس نظریه هیئت بطلمیوس به سراغ تفسیر بخشی از آیات می‌رفته‌اند، متوجه شویم که این تا چه اندازه لرزان و خطرناک است و در این موارد چگونه باید برخورد کرد.



می‌کند.

به هر حال با نگاهی به مجموعه‌ای از تفاسیر مذاهب و نحله‌ها تأثیر این پیش‌فرض‌ها آشکار می‌گردد. این واقعیت گرچه در کل موجب تکامل دانش تفسیر و تعمیق فهم قرآن شده؛ اما در جاهایی مایه انحراف و کژ فهمی شده است. نفس این آگاهی به ما کمک می‌کند که بدانیم باید در چه راهی گام برداریم و چه عواملی را در فهم دخیل بدانیم و چه چیزهایی را نقد کنیم. آگاهی از گرایشها ما را از خوش‌خیالی و شگفت‌زدگی و اعجاب نسبت به فهم خود باز می‌دارد و ما را واقع‌بین و متواضع می‌کند. لذا فهم صحیح در گرو آن نیست که ذهن ما از هر پیش‌فرضی تهی باشد؛ زیرا این ممکن نیست. فهم صحیح آن است که بدانیم معلومات پیشین ما چیست که آنها را منقح و مستند و معقول کنیم و از این معلومات به نحو احسن استفاده کنیم و در نهایت برداشت خود را از قرآن عین کلام وحی ندانیم و نگوییم قرآن چنین می‌گوید؛ بلکه بگوییم برداشت ما از قرآن چنین است.

#### ۴) شخصیت مفسر و نقش آن در اندیشه متفکران مسلمان

بحث تأثیر مفسر در اندیشه متفکران مسلمان بطور مستقل مطرح نشده؛ اما در لابلای سخنان آنان نکاتی آمده است که نشان می‌دهد اندیشوران مسلمان به فهم‌های مختلف به عنوان واقعیاتی اجتناب‌ناپذیر اذعان داشته و پذیرفته بودند. همانطور که دانستن قواعد و کاربرد واژه‌ها و توجه به نکات بیرونی همچون تشخیص عام و خاص، مطلق و مقید، حقیقت و مجاز و ناسخ و منسوخ لازم است، داشتن تئوری نیز برای تفسیر ضروری است. روشن است که این اصول و مبانی به مفسر جهت می‌دهد تا براساس تئوری خاصی به سراغ متن برود و به تفسیر آن بپردازد. تئوری‌های مفسر گاه از قبیل مبانی پایه در علوم اسلامی است؛ مانند: اصالت ظهور، حجیت یک دسته از مفاهیم و عدم حجیت، دسته دیگر از مفاهیم، محدوده استناد به اطلاق کلام، و گاه اصول

موضوعه‌ای است که بیشتر در عصر جدید مطرح شده است؛ مانند: نظریه حداقلی و حداکثری در فقه، محدوده انتظار از دین و چگونگی زبان دین. تمام این پیش فرضها بطور آشکار نمود خود را در تفسیر قرآن نشان می‌دهد و نقش مفسر را آشکار می‌سازد.

اما افزون بر نقش این تئوری‌ها در تفسیر، مسائل دیگری برای مفسر مطرح است که قاعداً نباید در مقوله فهم تأثیری داشته باشد؛ ولی مشاهده می‌شود که در فهم مفسر تأثیر می‌گذارد؛ مانند دانسته‌های علمی مفسر، نکات روانشناختی و زیستی مفسر. بنابراین چگونگی فهم پیام از متن با عنایت به پیش فرضها و عقاید مخاطبان تفاوت پیدا می‌کند. به عنوان نمونه یکی از مفسران معاصر که به جاذبه زمین و مسائل مختلف آن آگاه است و در تفسیر به آن توجه دارد، در ذیل «اللّٰه الذی رفع السموات بغير عمد ترونها»<sup>۱</sup> [رعد ۲]، برخلاف فخر رازی که در تفسیر آیه با بیان عقلی استدلال می‌کند بر اینکه ممکن نیست چنین آسمان بزرگی در فضا معلق بماند [۱]، می‌گوید: «این آیه خبر از قوه‌ای می‌دهد که به سبب آن اجرام بدون پایه هم می‌توانند، در فضا بمانند؛ زیرا قانون جاذبه ستارگان و اجرام سماوی را در آسمان نگه می‌دارد و این غیرطبیعی نیست؛ بلکه بر اساس قوانین ثابت خدای به وجود آورنده آن است» [۲].

مفسر دیگری که به نقش زن در جامعه اسلامی اهمیت قایل است، برخلاف روایاتی که در باب مشورت با زن آمده و حتی تصریح شده است که با آنان مشورت نکنید و یا اگر مشورت کردید، با آنان مخالفت کنید [۳]، چون به تفسیر آیات قرآن می‌پردازد، به اقتضای باورهای پیشین می‌گوید: آیات «فان ارادا فصلاً عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما»<sup>۲</sup> [بقره ۲۳۳] و «قالت احدهما یا ابت استأجره انّ خیر من استأجرت القوی الامین»<sup>۳</sup> [قصص ۲۵] دلالت دارند بر اینکه نه تنها مشورت با زنان جایز، که در مواردی

(۱) خدا کسی است که آسمانها را بدون ستون برافراشته است.

(۲) پس اگر [زن و شوهر] خواستند، [کودک را] با رضایت یکدیگر و مشورت همدیگر از شیر بگیرند، بر آنان گناهی نیست.

(۳) یکی از آندو [دختر شعیب] گفت: ای پدر مزدورش گیر که او از بهترین کسانی است که به مزدوری گرفته‌ای.

پسندیده و مطلوب است. زیرا در آیه نخست خداوند می‌گوید: اگر زن و شوهر در پی مشورت با یکدیگر راضی شدند که کودک را قبل از دو سال از شیر بگیرند و به جهتی این کار را مصلحت بدانند، مانعی ندارد و در آیه دوم زمانی که یکی از دختران شعیب به پدر پیشنهاد می‌دهد و در مقام مشاورت به پدر می‌گوید: این جوان امین را برای کارهای ما به خدمت بگیر! پدر با اینکه پیامبر است، این پیشنهاد را می‌پذیرد و به نظر دخترش اهمیت می‌دهد. لذا از این دو آیه می‌توان استفاده کرد که مشورت با زنان ممدوح شناخته شده است [۴].

نظریه مورد بحث شواهدی نیز در گفته‌های پیشینیان دارد؛ برای مثال ابن عربی دلایل کافی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه هر کس مطلوب خود را در قرآن می‌یابد [۵]. حتی اگر آن فراتر از معانی الفاظ و صرفاً ناشی از گرایشهای عرفانی باشد. البته گاه این تفسیرها و اشارات با قواعد تفسیر انطباق ندارد و نمی‌توان آنها را از مقوله تفسیر برشمرد. جالب توجه آنکه همو به تفسیر عقلی خرده می‌گیرد و می‌گوید: «نمی‌توان به تفسیر عقلی محض بسنده کرد؛ چون همواره اسیر و محکوم تعصبات و پیش‌فرضهای عصری و فضای فکری شخص مفسر است» [۶].

باز یکی از کسانی که به شخصیت مفسر و تأثیر وی در برداشتهای تفسیری اشاره و البته انتقاد کرده است، ملاصدرای شیرازی (ت ۱۰۵۰ ق.) است. وی به مناسبت بحث محکم و متشابه، صاحبان روشهای تفسیر کتاب خدا را بر چهار دسته تقسیم می‌کند و یکی از آنها را متفلسفین و طیبعیون و اطبا می‌شمارد و می‌گوید که آنها به حسب ذائقه و پیش‌فرض‌های خود به توجیه و تأویل آیات می‌پردازند [۷].

فیض کاشانی در همین زمینه معتقد بود که مفسر در حکم شخص نائم است که بعد از بیداری به حقیقت کلام الهی پی برده و به مصداق «الناس نيام فاذا ماتوا انتهبوا»<sup>۱</sup>، بعد از

او نیرومندی امین است.

(۱) مردم خوابند، چون بمرند، بیدار شوند.

عروج به مقام ملکوت تأویل کلام حق را درک می‌کند [۸].

علامه طباطبایی نیز متشابه را به نزول باران تشبیه می‌کند که به محیط‌های مختلف نازل می‌شود و با آنکه در اصل یک حقیقت است و هیچ محدودیتی ندارد، اما همین‌که نازل شد و در مسیل‌ها و گودال‌ها قرار گرفت، شکل می‌گیرد و محدودیت می‌پذیرد. القای معنایی از معانی به انسان اینچنین است. مسبوقات ذهنی نقش بسیار مهمی در نوع برداشت و فهم معنای الفاظ دارد. اگر این مسبوقات رنگ خاصی پذیرفته باشد، مانند تعصبات قومی، مذهبی و سیاسی یا گرایش‌های حسی، آن معنا هم به همین رنگ در می‌آید [۹].

امام خمینی نیز بر این نکته تأکید دارند که در میان مفسران مشربهای گوناگونی وجود دارد و هر مفسری بر اساس دانسته‌ها و گرایش‌هایی که داشته، به تفسیر پرداخته است و هر کدام روی آن تخصص و فنی که داشته، یک پرده از پرده‌های قرآن کریم را تفسیر کرده است [۱۰]. حتی در جایی تصریح می‌کنند که همین باورها و دانش‌ها موجب شده که برخی مفسران یکسونگر شوند و تنها از ابعاد خاصی به تفسیر قرآن بپردازند. به عنوان نمونه در جایی می‌گویند:

«بسیاری از زمانها بر ما گذشت که یک طایفه‌ای فیلسوف، عارف و متکلم و امثال ذلک که دنبال همان جهات معنوی بودند، اینها گرفتند معنویات را. هر کسی به اندازه ادراک خودش و قشریون را تخطئه کردند. تمام ماعدای خودشان را قشری حساب کردند؛ بلکه وقتی تفسیر قرآن کردند، اکثر آیات را برگرداندند به آن جهات عرفانی و فلسفی و جهات معنوی و [از جهات دیگر] به کلی غفلت کردند. از حیات دنیایی و جهاتی که در این دنیا به آن احتیاج داشتند و تربیتهایی که در اینجا باید باشد از این غفلت کردند بر حسب اختلاف مسلکشان، و در همین اوان و همین عصر یک دسته دیگری که اشتغال به امور فقهی و تعبدی داشتند، نیز [گروه مقابل] را تخطئه کردند یا حکم به الحاد کردند یا حکم به تکفیر کردند و این هر دو روش خلاف واقع بوده است» [۱۱].

وی تأکید بر نقش شخصیت مفسر در تفسیر را به این محدود نمی‌سازد. ایشان گرایش‌های فردی و اجتماعی و شرایط تاریخی را در فهم و برداشت مفسر دخیل می‌داند [۱۲].

از این صریح‌تر در تبیین نقش شخصیت مفسر در تفسیر، کلام مطهری در باب فقه است. گرچه کلام ایشان درباره تفسیر نیست، اما به طور غیرمستقیم به آن مرتبط است؛ چون فقیه با استنباط احکام از متون قرآن و حدیث در حقیقت به نوعی تفسیر دست می‌زند. ایشان می‌نویسد: «اگر کسی فتوای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیت و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند، می‌بیند که چگونه سوابق ذهنی یک فقیه و اطلاعات او از دنیای خارج در فتوایش تأثیر داشته؛ به طوری که فتوای عرب بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم بوی عجم. فتوای دهاتی بوی دهاتی و فتوای شهری بوی شهری» [۱۳].

اینها نمونه‌هایی از دیدگاه‌های متفکران مسلمان در زمینه نقش شخصیت مفسر در تفسیر بود و در این باره استقصا نشده است و گرنه شواهد بسیاری را می‌توان به دست آورد که علمای اسلامی به اهمیت ذهن و نقش مفسر توجه داشته و معلومات و باورهای او را در برداشتهای تفسیری دخیل می‌دانسته‌اند و حتی تأثیر آنها را گریزناپذیر و غیرقابل اجتناب شمرده‌اند.

البته تمام عوامل روانشناختی و تاریخی و جغرافیایی علت تامه برداشتهای تفسیری نیست؛ اما نباید نقش عوامل یاد شده را نادیده گرفت. به دلیل تأثیر این عوامل تفسیرهای متون دینی قابل تحول و تکامل هستند؛ بعلاوه بشری و غیرمقدس به شمار می‌روند؛ لذا انتساب دادن این تفسیرها به شریعت و دین از سر ناآگاهی از عوامل پدیدآورنده آنهاست.

## ۵) عوامل گرایش مفسر به تفسیری خاص

برای اینکه به اهمیت جایگاه مفسر و نقش شخصی وی در تفسیر پی ببریم، باید

ریشه‌ها و علل گرایش مفسر را مورد توجه قرار دهیم. ببینیم چه عواملی موجب می‌شود که مفسری به معنایی روی آورد و برداشتی را ترجیح دهد. به نظر می‌رسد ریشه‌های گرایش مفسر دو دسته‌اند:

#### ۱-۵) کسب معلومات جدید

گاه مفسر مستقلاً یا به تبع جامعه تحول فکری پیدا می‌کند و آگاهی‌های جدیدی را از زندگی، نیازها و مشکلات انسان، بدست می‌آورد و از رهگذر آن بینش او نسبت به مذهب، معنویت و کتاب وحی در مواردی تغییر می‌یابد و تئوری‌های مختلفی را در زمینه شکل اداره جامعه، برخورد با مسائل اجتماعی و حاکمیت معنویت و اخلاق برمی‌گزیند و تفسیری خاص از آیات مربوط به دست می‌دهد. این تئوریا می‌تواند معقول و مستند به دلایل علمی یا فرضیه‌های ناتمام در عرصه علم و فرهنگ باشد. مفسر با این تئوریا و فرضیه‌ها به سراغ آیات قرآن می‌رود و برداشتهایی را از آنها ارائه می‌دهد. تأکید بر روی موضوعات جدید، مانند حکومت، آزادی، حقوق بشر، حقوق زن در تفسیر قرآن به خاطر قرب ذهنی و توجه به تحولات معاصر است. اگر این تحولات علمی و طرح بحث‌های جدید نبود، هرگز مفسران به این مباحث و تفسیر عصری از این آیات اقبال نمی‌کردند.

به عنوان نمونه علامه طباطبایی به مناسبت بحث نظام سیاسی اجتماعی اسلام با عنایت به تحولات معاصر این شبهه را مطرح می‌کند که آیا اسلام در شرایط دنیای جدید قابل اجراست. او گوید: «برخی می‌پندارند که سنت اجتماعی اسلام در دنیا و در شرایط تمدن فعلی دنیا قابل اجرا نیست و اوضاع حاضر دنیا با احکام اسلامی نمی‌سازد. ما نیز این را قبول داریم؛ لیکن این سخن چیزی را اثبات نمی‌کند؛ چون ما نمی‌گوییم با حفظ شرایط موجود در جهان، احکام اسلام بدون هیچ مشکلی اجرا می‌شود. هر سنتی در هر جامعه‌ای زمانی نبوده و سپس به وجود آمده است. البته شرایط حاضر با آن ناسازگار

بوده و آن را طرد کرده است» [۱۴]. آنگاه ایشان راهکار ایجاد حکومت را مطرح می‌کند. روشن است که اگر تحوّل ذهنی مفسر و اجراپذیر دانستن احکام نبود، این مباحث مطرح نمی‌شد. به همین دلیل ما در تفسیر علامه طباطبایی شاهد مباحث بسیاری در زمینه اجتماع، حکومت و عدالت اجتماعی، آزادی و تفسیر آیات مناسب با آنها هستیم. چیزی که در تفاسیر پیشین سابقه نداشته است.

## ۲-۵) طرح اشکالات جدید

مفسر اگر به گفتمان‌های دانشوران جدید آگاه باشد، از شبهات و اشکالات آنان درباره دین و قرآن آگاهی خواهد یافت و آنها را به تفسیر می‌کشد و به مناسبت تفسیر آیات به پاسخگویی و دفع آن شبهات می‌پردازد. کافی است که به یکی از آیات متناسب با شبهه برخورد کند تا تفسیر خود را به سوی دفع اشکال سوق دهد. طرح اشکالات جدید در ذهن مفسر تأثیر قابل توجهی در شکل تفسیر و تبیین موضوع دارد. مثلاً وقتی مفسری می‌بیند کسی آیات جهاد ابتدایی را با آزادی اندیشه در تضاد می‌شمارد، ممکن است در صدد برآید این آیات را به معنای دفاع بگیرد؛ نه تهاجم برای ایمان آوردن و یا نابودی مشرکان و گوید: اگر در قرآن آیاتی آمده است که به قتال با مشرکین دستور می‌دهد، ناظر به فتنه‌جویی و توطئه‌چینی آنهاست. همانطور که در آیه ۳۹ سوره حج آمده است و یا ممکن است بگوید: این آیات در مقام جهاد ابتدایی است و سیره پیامبر هم دلالت بر این واقعیت دارد و اصلاً ما مقوله‌ای به نام آزادی اندیشه نداریم. به این ترتیب تفسیر او از این آیات با تفسیر قبلی تفاوت پیدا می‌کند. در هر صورت مفسر این شبهات و اشکالات را بر اساس تئوری خود پاسخ می‌دهد.

از همین قبیل است آیاتی که ناظر به مسائل علمی و تکوینی جهان است. مثلاً در قرآن آمده است: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ» [سجده: ۴].

(۱) خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست، آفرید.

مفسری که از معلومات روز باخبر است و می‌داند که برابر تئوری‌های علمی زمین و آسمان در زمانی بسیار طولانی و طی میلیاردها سال بوجود آمده‌اند، قهراً آن را با این آیه که می‌گوید، خدا آسمان و زمین را در شش روز آفرید ناسازگار می‌بیند؛ زیرا معنا ندارد دوران پیدایش زمین و آسمان که با فعل و انفعالات بسیار کند و تدریجی بوده است، در شش روز باشد؛ لذا در تفسیر آن آیه می‌گوید: منظور از این روزها در پیش خدا هزار سال از سالهایی است که آدمی حساب می‌کند [۱۵]؛ همانطور که دربارهٔ عروج به سوی خدا چنین آمده است: «ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون»<sup>۱</sup> [سجده ۵].

مفسر دیگر حل شبهه را از زاویه دیگر می‌بیند و می‌گوید: «منظور از شش روز شش دوره از مراحل آفرینش است و روز در اینجا به معنای مراحل خلقت است. یا مقوله شمارش آنها از مقوله‌های زمینی نیست. حتی به شمارش عالم دنیا ارتباطی ندارد» [۱۶]. البته هر یک از این پاسخ‌ها بر اندیشه و باوری خاص متکی است؛ اما مجموع این نوع برخوردها حکایت از آگاهی مفسر از شبهات و حساسیت او به رفع آنها دارد.

## ۶) نقش و جایگاه مفسر

وقتی از مفسر و نقش وی در تفسیر سخن گفته می‌شود، به این معنا نیست که او می‌خواهد واژه‌ها را معنا کند و ترجمه‌ای از کلام را به دست دهد یا مدلول مطابقی کلام روشن را شرح دهد. البته مفسر این کار را انجام می‌دهد؛ اما منظور از تفسیر همان پرده‌برداری از کلام و پیام است که گاه از آن به تأویل تعبیر می‌شود و گاه تفسیر و تأویل به یکسان بر آن اطلاق می‌گردد. به همین جهت بسا گفته می‌شود که آیا در نقش مفسر مبالغه نشده و آیا مفسر بیش از اندازه مهم جلوه داده نشده است. آیا این معنا به نسیت‌گرایی مطلق کشیده نمی‌شود که همه چیز در دست مفسر دستخوش عدم ثبات شود؟ اینکه مفسر با پیشداوری و پیش‌فرضها به سراغ تفسیر می‌رود، موجب نمی‌شود

(۱) سپس به سوی او بالا می‌رود، در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که می‌شمارید.



که تردید و نسبیّت در همه چیز افکنده شود. معانی آشکار و تفاسیر مورد اتفاق و تردیدناپذیر و مشترک و مورد پذیرش همگان وجود دارد. اما در کنار آنها آیات مشکل، غریب، متشابه و تفسیرپذیر هم هست. آیاتی وجود دارد که تفسیر آنها در برهه‌ای از زمان مورد اتفاق و تردید ناپذیر بوده، اما در اثر تکامل دانشها و دگرگونی در علوم دچار تغییر شده و برداشتهای گوناگون به همراه آورده است. از نمونه‌های جالب توجه، آیات مربوط به خلقت انسان است. در عصر رسالت خلقت انسان و چگونگی پیدایش وی از خاک به این تفصیل مورد سؤال و بحث نبوده و قطعاً از آنچه در نظریات جدید درباره تحول انواع و مسائل دیگر مطرح است سخن نرفته است؛ در حالی که این سؤالات اکنون مطرح است که خلقت بشر چگونه بوده است؛ آیا به طور ناگهانی بوده است یا تحول انواع یا تکامل انواع؟ آیا قبل از بشر طایفه‌های دیگری در روی زمین بوده‌اند؟ در صورتی که بوده‌اند، رابطه آنها با بشر کنونی چگونه بوده است؟ آیا انسانهای اولیه بدون شعور بوده‌اند؛ چنانکه درباره آیه «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً»<sup>۱</sup> [دهر ۱] طی روایتی از امام باقر علیه السلام به این معنا اشاره شده است [۱۷] و همانطور که در داستان هابیل و قابیل مشاهده می‌کنیم که حتی قابیل از پنهان کردن جنازه برادر عاجز است و کلاغی به او یاد می‌دهد: «قبعث الله غراباً یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب»<sup>۲</sup> [مائده ۳۱]. منظور از اسمایی که خداوند به آدم آموخت چیست؟ چرا آنها را به آدم تعلیم داد و به فرشته‌ها یاد نداد؟ اگر یاد می‌داد آنها هم عالم می‌شدند. این چگونه موجب برتری آدم بر فرشتگان می‌شود و دهها سؤال دیگر. ملاحظه شود که در این بحث چه معرکه آرائی در میان مفسرین است و با تحولات علمی که در این دو قرن پدید آمده، چه مسائل گوناگونی در میان مفسرین مطرح شده است [۱۸]؟

(۱) آیا بر انسان برهه‌ای از زمان گذشت که چیز یادشدنی نبود؟

(۲) آنگاه خداوند کلاغی را که در زمین می‌کاوید، برانگیخت تا به او نشان دهد که چگونه پیکر برادرش را پنهان سازد. گفت: ای وای بر من! آیا نتوان شدم از اینکه مانند این کلاغ باشم.

از نمونه‌های دیگر بحث در خلقت آسمان و زمین است که مفسرین پیشین با پذیرفتن هیأت بطلمیوسی آیات را متناسب با آن تفسیر می‌کردند؛ مثلاً در آیه شریفه «الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت»<sup>۱</sup> [ملک ۳] و آیه «الم ترکیف خلق الله سبع سموات طباقاً و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمس سراجاً»<sup>۲</sup> [نوح ۱۵] سموات را به معنای طبقه طبقه می‌گرفتند و در توضیح آن ماه را در آسمان اول و عطارد را در آسمان دوم و زهره را در آسمان سوم و خورشید را در آسمان چهارم و مریخ را در آسمان پنجم و مشتری را در آسمان ششم و زحل را در آسمان هفتم می‌دانستند [۱۹] و در این زمینه تردیدی روا نمی‌داشتند، اما با تحولات علمی و بطلان هیأت بطلمیوسی مفسرین در معنای هفت‌گانه و طبقه طبقه بودن آسمانها تردید کرده و توجیحات نجومی دیگری مناسب با این تحولات ارائه داده‌اند [۲۰].

نمونه دیگر تلقی مفسرین پیشین از آیاتی است که در آنها تعبیرات مد، بسط و فراش نسبت به زمین بکار رفته است [رعد ۳، بقره ۲۲، نوح ۱۹] و مفهوم آنها این است که این زمینی که ما در آن زندگی می‌کنیم، کشیده و بسط یافته و همسطح است؛ در نتیجه بیانگر آن است که زمین نمی‌تواند کروی شکل باشد [۲۱].

اما باز با تحولات علمی تفاسیر پیشین از آیات مذکور نادرست تشخیص داده شد و مفسران گفتند: کشیده شدن و بسط یافتن و فراش بودن آن به کرویت زمین ربطی ندارد. این آیات ناظر به این جهت است که زمین با اینکه کروی است، به گونه‌ای آفریده شده که قابل سکونت و استقرار و بهره‌برداری است و فراز و نشیب آن مانع فعالیت و استفاده نمی‌شود [۲۲].

بنابراین ذهن تأویل و تفسیر کننده در آغاز پاک و خالی نیست تا نسبت به متن هیچ نظری نداشته باشد و دانسته‌ها و پیشداوری‌ها و فرض‌های آغازین هیچ تأثیری در فهم و

۱) آنکه هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید. هیچ تفاوتی در آفرینش [خدای] رحمن نمی‌بینی.

۲) آیا ننگریستی چگونه خدا هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید و ماه را در میان آنها روشنی و خورشید را چراغ فرار داد؟

برداشت و ارائه معنای کلام نداشته باشد. مفسر با دانسته‌های خود به سراغ متن می‌رود و آنچه را در عصر خود آموخته است، به طور آگاهانه یا ناخودآگاه به منظور رفع ناسازگارهای متن به خدمت می‌گیرد و متن را چنان بررسی می‌کند که با آن اندیشه‌ها و تئوری‌ها همخوان باشد. البته همانطور که تأکید شد، الزاماً این تحولات به معنای نسبیّت و عدم ثبات در تمام معارف دینی و تشکیک در اصول معارف و کلیات عقاید نیست؛ زیرا در فهم کلی آنها نوعی ثبات و تداوم است، بلکه حتی تفصیل و تبیین برخی از جزئیات مسائل اعتقادی و اجتماعی و اخلاقی تغییر ناپذیر است که البته این منافاتی با تئوری یاد شده ندارد.

#### ۷) شبهاتی درباره نقش مفسر

برخی گفته‌اند: درست است که فهم مفسر تا حدی در شکل‌گیری و گوناگون شدن تفسیر نقش دارد، اما درباره آن مبالغه شده و اصولاً تحلیلهایی که درباره جایگاه و ریشه‌های این نقش ارائه شده مورد مناقشه و انتقاد است. ما در طی بحثهای گذشته به دور از افراط و تفریط مبنا را به گونه‌ای مطرح کردیم که این شبهات مطرح نشود؛ اما با همه اینها آشنایی با شبهات در ترسیم و تحدید بحث مؤثر است و موجب آن خواهد شد که جایگاه مفسر روشن‌تر شود.

#### ۱-۷) مناقشه در جایگاه تئوریا

گفته‌اند: اینکه تا مفسر پیش فهمی نداشته باشد، نمی‌تواند متنی را تفسیر کند، درست نیست؛ زیرا این استدلال کافی نیست که گفته شود: مفسر بدون پیش‌فهم یا پیش‌فرض در طلب مجهول مطلق است و مسلم است که نمی‌تواند طالب مجهول مطلق باشد. حتماً باید در مورد مجهول از پیش دانسته‌ای داشته باشد تا به آنچه نمی‌داند علم پیدا کند و صرف اینکه درباره چیزی یک معلوم و یک مجهول داشته باشد، مشکل حل

نمی‌شود. مشکل هنگامی حل می‌شود که معلوم بتواند مجهول را روشن کند؛ چون این ربطی به این ادعا ندارد که برای رسیدن به یک مجهول تصویری همواره نیاز به پیش دانسته تصویری و برای رسیدن به یک مجهول تصدیقی نیاز به پیش‌دانسته تصدیقی داریم. ما برای طرح سؤال جز تصور موضوع و محمول به چیز دیگری نیاز نداریم. پس اینکه طالب مجهول مطلق نیستیم، به این معناست که تا از شیء در ذهن تصویری نداشته باشیم، به جستجوی محمولات آن نمی‌پردازیم. آن هم نه محمولاتی که در ذهن ما نیست و به اصطلاح مجهول مطلق است؛ بلکه محمولاتی که قبلاً تصور آنها را در ذهن فراهم کرده‌ایم. اگر ما هیچگونه تصویری از هیچ محمول یا موضوعی در ذهن نداشته باشیم، طالب هیچ چیزی نمی‌توانیم باشیم؛ چرا که طالب مجهول مطلق بودن محال است.

نکته‌ای که در این اشکال مورد توجه قرار نگرفته، این است که پرسشگر مفسر است. اگر مفسر از متنی طالب پاسخی نباشد، متن به او جواب نمی‌دهد و لازمه پرسشگری وجود تئوری‌ها، پیش‌فرضها و باورها در ذهن مفسر است. ممکن است مفسر درباره موضوعی در آغاز تصویری نداشته و کم‌کم برایش پدید آمده باشد؛ اما پیدایش همین تصور بدون زمینه نیست. به این معنا که مفسر نسبت به هر یک از تصورات تابع گرایشها و فرضیاتی است که درباره فهم کلام و جهتگیری عام آن دارد. به همین دلیل به دنبال تطبیق تئوری خود با کلام است. گفته نشود؛ مفسر هیچ فرضیه و تصدیقی نسبت به کلام ندارد. این حالت در مرحله نخست مراجعه به متن است. اما با اندکی توجه به احتمالات و معانی گوناگون، ارزش همه آنها برای او یکسان نیست؛ بلکه در ذهن خود نسبت به آنها نوعی داوری دارد و برخی را بر برخی رجحان می‌دهد و گرنه کار او تفسیر تلقی نخواهد شد.

به عنوان نمونه یکی از مسائل بسیار اختلافی در تفسیر و کلام مسأله امامت است. این مسأله در اهل سنت از منظری مورد بحث قرار گرفته و در شیعه از منظر دیگری و از این

رهگذر ابعاد مختلفی یافته است. یکی از ابعاد این مسأله این است که آیا امامت از اصول است یا فروع و نصب آن از جانب مردم است یا از سوی رسول خدا؟ برای مفسرین و متکلمین اهل سنت چون در خصوص خلافت مسائل حکومت و سیاست و اداره جامعه و تأمین معاش مردم و نظایر آنها مطرح است، طبعاً آن را از فروع احکام قرار داده و بر همین اساس بسیاری از آیات را تفسیر کرده‌اند؛ اما شیعه چون از این تئوری که امامت و ولایت معصوم ادامه راه انبیا و برای تبیین و تفسیر وحی است، جانبداری می‌کند، لذا همانطور که نبوت را منصب الهی و از اصول می‌داند، امامت را هم منصب الهی و از اصول می‌شمارد؛ نه از فروع [۲۳]. بر همین اساس تفاسیر شیعه بر این تئوری مبتنی است و آیات مربوط را بر اساس آن تفسیر کرده‌اند. قرطبی که از مفسران اهل سنت است، آیه «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض»<sup>۱</sup> [ص ۲۶]، یا آیه «انی جاعل فی الارض خلیفه»<sup>۲</sup> [قره ۳۰] را بر اساس همان تئوری اهل سنت تفسیر می‌کند [۲۴] و طبرسی که از مفسران شیعه است بر پایه تئوری شیعه [۲۵]. این امر در مورد عصمت و تنصیب امام نیز کاملاً مطرح است [۲۶] و نقش داشتن تئوری‌های پیشین را در تفسیر به روشنی نشان می‌دهد.

در همین زمینه بر این سخن که ما پیش از تفسیر باید نسبت به پاسخ هر سؤال حتماً چیزی درباره آن بدانیم، اشکال گرفته و گفته‌اند: این سخن درست نیست؛ چون لازم نیست قبل از سؤال چیزی درباره آن بدانیم. پیش دانسته برای پاسخ سؤال ضروری است؛ نه طرح سؤال. مادام که ما درباره سؤال به هیچ تصدیقی بدیهی یا نظری دست نیافته‌ایم، نمی‌توانیم هیچگونه پاسخی به آن بدهیم [۲۷].

اما اشکال گیرنده باید بداند که سؤال ممکن است دو گونه باشد؛ بسیط و مرکب. گاهی نسبت به موضوعی هیچ نمی‌دانیم و می‌خواهیم درباره آن چیزی بدانیم؛ در این صورت سؤال مربوط به آن بسیط خوانده می‌شود و صرف انگیزه دانستن علت طرح

(۱) ای داود ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم.

(۲) من در زمین جانشین قرار می‌دهم.

سؤال است و در آنجا بحث تفسیر و کشف مطرح نیست. اما گاهی درباره موضوع آگاهی‌هایی داریم؛ ولی نمی‌دانیم کدامیک درست است. در این صورت سؤال مربوط مرکب نامیده می‌شود. در سؤال مرکب جوابهای مختلف آن را می‌دانیم و حتی ممکن است یک جواب را به دلایل عقلی و دانسته‌های بیرونی ترجیح دهیم. بنابراین در سؤال مرکب در حقیقت از وجود چیزی آگاه هستیم؛ اما خصوصیات و ترکیبات آن را نمی‌دانیم؛ مثلاً یکبار می‌پرسیم: آیا خدا وجود دارد و بار دیگر می‌پرسیم: آیا خدا قادر است و آیا این صفتش ذاتی اوست یا نه؟ در دو سؤال اخیر اصل وجود خدا را می‌دانیم؛ اما قدرت داشتن و ذاتی بودن آن را آگاه نیستیم. به همین دلیل هم طرح سؤال و هم پاسخ ناشی از نوعی علاقه و انتظار و داشتن تئوری و پیش‌فرض است. در اینجا اجتهاد مفسر به کار می‌افتد؛ زیرا می‌خواهد از متن با توجه به فرضیه‌های مختلف پاسخ را استنباط کند.

#### ۲-۷) پراکندگی و انحراف در تفسیر

اشکال دیگری که در باب جایگاه شخصیت مفسر شده، این است که اگر بنا باشد که هر کسی آیات قرآن را در آینه علائق و انتظارات خود ببیند و برحسب ذوقیات و سلیق و انتظارات خود به تفسیر آن پردازد، البته که تفسیرها مختلف و حتی متناقض می‌شود؛ اما اولاً چنین تفسیرهایی پدید نمی‌آید؛ ثانیاً به فرض آنکه پدید آید، نتیجه‌ای جز ضلالت و انحراف در پی نخواهد داشت [۲۸]، و انگهی این دیگر تفسیر و کشف معنای عبارت نخواهد بود.

این اشکال هم درست نیست، زیرا اولاً برخلاف تصور اشکال‌کننده، تفسیر همواره مبتنی بر این امور است و نمی‌توان مفسری را پیدا کرد که تفسیرهای او برهنه از باورها، دانسته‌ها و پیشداوری‌های او باشد. ممکن است ذهن مفسر محدود باشد و میدانهای فراخ علوم را در نور دیده باشد یا مرزهایی میان تطبیق و تفسیر پیدا کرده باشد و سعی

کند یا آگاهی از لغزشهای تفسیری به سراغ دریافت کنه پیام متن رفته باشد، اما به هر حال تفسیر حسب اختلاف درجات آگاهی مفسر خواهی نخواهی مشحون از این واقعیتهاست. کافی است که به گوناگونی تفسیرها توجه شود و ریشه‌های آن مورد بررسی قرار گیرد؛ آنگاه روشن خواهد شد که اجتهاد و کوشش برای پرده‌برداری و کشف مراد متن مبتنی بر همین واقعیتهاست و تفسیر هر مفسری در آینه دانش‌ها، علایق و انتظارات خود آگاه و ناخود آگاه او چهره می‌نماید.

ثانیاً در پاسخ اینکه گفته‌اند: اگر دانش‌ها و علایق مفسر در تفسیر او مؤثر باشد باید این امر پیدایش انبوهی از آرای متناقض و پراکنده را به همراه داشته باشد، می‌گوییم اتفاقاً چنین است و اگر دیده می‌شود که در مسائلی اشتراک و وحدت نظر و همدلی در میان جمعی از مفسران وجود دارد، به دلیل آن است که علایق، انتظارات و دانش‌های آنان مشترک است. آری در کلیات و اصول عامه اختلافی وجود ندارد؛ اما در تفصیل همین اصول مثل صفات ذاتی و فعلی، ثبوتی و سلبی، پدیده وحی، کیفیت وحی، معاد جسمانی و روحانی و مسائل برزخ و قیامت و دهها مسأله فرعی آن تفسیرهای مختلفی ارائه شده است. بنابراین، نمی‌توان انبوه آرای متناقض و پراکنده در تفسیر و فقه را نادیده گرفت.

اما اینکه گفته‌اند: لازمه این دیدگاه نتیجه‌ای جز ضلالت ندارد، این در صورتی است که آرا گمراه‌کننده باشد؛ اما اولاً مگر اختلاف در علوم غیر دینی که در مسائل معاش و امور محسوس و مورد ابتلای بشر است موجب گمراهی است تا در علوم دینی مانند فلسفه، عرفان، حدیث، رجال، فقه و تفسیر که اختصاص به اهل نظر و عده‌ای خاص دارد، اختلافشان گمراه‌کننده باشد؟ اختلاف امت رحمت است [۲۹]. این اختلافها و برداشتهای متفاوت نه تنها گمراه‌کننده نیست، بلکه در کل مایه تکامل و رشد فکر بشری و رونق و خلاقیت معارف دینی خواهد بود.

برای مثال مفسرین درباره این آیه «اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعک الی»<sup>۱</sup> [آل عمران ۵۵] اختلاف نظر پیدا کرده و تفسیرهای مختلفی ارائه داده‌اند. عده‌ای گفته‌اند: این آیه دلیل بر این است که حضرت عیسی پس از به اشتباه افتادن مأمورین قیصر و عوضی گرفتن دیگری به جای او فوت کرد و خداوند روح او را به آسمانها برد؛ همانطور که قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم»<sup>۲</sup> [احزاب ۱۱] و گروهی دیگر معتقدند که عیسی هرگز فوت نکرد و توفی در این کلام به معنای فوت نیست؛ بلکه به معنای گرفتن و اخذ کردن است؛ همانطور که در آیه «اللہ یتوفی الانفس حین موتها»<sup>۳</sup> [زمر ۴۲] به همین معنا آمده است. حتی بعضی از مفسرین کلمه «متوفیک» را به معنای «منومک» (خوابانده توام) گرفته‌اند و در همین زمینه گفته‌اند: خداوند روح و جسم عیسی علیه السلام را نجات داده به آسمانها برد و آخرالزمان از آسمانها فرود می‌آید [۳۰]. اگرچه هر یک از این تفسیرها براساس پیش‌فرضها و دیدگاههای بیرونی است، اما اقوال مختلفی که ارائه شده، در تفسیر مشکلی ایجاد نمی‌کند و مایه گمراهی نخواهد شد. البته رعایت قواعد تفسیر و دوری از هواهای نفسانی در جای خود مورد تأکید است. توجه به شخصیت مفسر یکی از راههای جلوگیری از گمراهی هاست.

ثالثاً، تفسیرهای مختلف که به قصد پرده‌برداری از کلام انجام می‌گیرد و بر علائق و انتظارات مفسر مبتنی است، اگر جزو وجوه و بطون معانی نباشد، حداکثر ممکن است غلط باشد؛ نه اینکه تفسیر نباشد. تفسیر با مبانی غلط هم می‌تواند تفسیر باشد. به علاوه غلط بودن باید از رهگذر عدم انطباق با قواعد و قوانین عقلی مشخص شود؛ نه از طریق مخالفت با دیدگاه شخصی. چه بسا در این باب آنچه نزد مستشکل غلط است، نزد دیگری درست باشد. در خصوص نقد تفسیرها نیز همین تئوری‌ها و پیشداوری‌ها نقش تعیین کننده دارند.

(۱) [به یاد آر] زمانی را که خدا فرمود: ای عیسی تو را می‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم.

(۲) بگو! فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است، شما را می‌گیرد.

(۳) خدا جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد.



## ۳-۷) انتظارات مفسر

گفته‌اند: لازمه این سخن که می‌گویید: بخشی از تفسیرها زائیده انتظارات مفسر است، به معنای هرج و مرج در فهم و تفسیر قرآن است. اگر ملاک، مقصود خود فرستنده وحی باشد، در تفسیر وحدت و انسجام به وجود می‌آید؛ ولی اگر انتظارات مفسر بر تفسیر وحی حاکم گردد، پیام وحی گوناگون می‌گردد. مستشکل از یک متن بشری مثالی می‌زند و می‌گوید: حافظ از غزلیات نغز و معماگونه خود پیامی را قصد کرده است؛ لذا درست نیست، بگویید: مفهوم پیام حافظ متکی به انتظاراتی است که مفسران دیوان حافظ از کلمات او دارند. ما باید انتظارات حافظ را در نظر بگیریم؛ نه انتظارات افراد را در مورد کلمات وی. باید اشعار حافظ را براساس انتظارات و شخصیت و سخنان او تفسیر کرد؛ نه براساس انتظارات و تمایلات مفسر. در تفسیر کلمات وحی مقصود خود فرستنده و ابلاغ‌کننده وحی ملاک است؛ نه دیگران و گرنه تفسیر سر از هرج و مرج و تشتت آرا درخواهد آورد [۳۱].

قبل از پاسخ دادن به این اشکال لازم است توضیح دهیم، منظور از انتظارات مفسر چیست؟ باید دانست که دین برای انسان است؛ نه انسان برای دین، و لذا پیش از رجوع به دین باید دید که انسان چه انتظاری از دین دارد و چه نیازی او را به سوی دین می‌کشاند، و دین در برآوردن کدام نیاز بی‌بدیل و بی‌رقیب است. درباره متن آسمانی این معنا مورد توجه قرار می‌گیرد که آن، دستور و هدایتی برای انسان است و مناسب و مطابق با فاهمه انسان نازل شده است و اگر بر موجودات دیگری چون جن و ملائکه نازل شده بود، ممکن بود مطالب و بیان آن متفاوت بشود و از آنجا که خداوند حکیم و رحیم است، توجه داشته است که سخنی معقول بگوید تا مقبول طبع آدمیان واقع شود. ناگزیر مفسر انتظاراتی را که سراغ می‌گیرد و از متن طلب می‌کند، به دور از خواسته‌های گوینده متن نیست. مخاطب قرآن، انسان عاری از عقل و علم و عاطفه و نیاز و انتظار و احساس نیست؛ به همین جهت طبیعی است که مفسر با این ویژگی به سراغ متن می‌رود و

انتظارات مفسر در واقع از خواسته‌های صاحب متن پرده برمی‌دارد و آنها را در آینه گرایش‌های خود شناسایی می‌نماید و چنین نیست که رابطه‌ای میان انتظارات گوینده متن و تفسیرکننده متن برقرار نباشد.

حال به پاسخ اشکال می‌پردازیم. در اینکه ما به دنبال کشف پیام و مقصود گوینده و صاحب وحی هستیم، تردیدی نیست و نیز در اینکه متن یکی از راه‌های کشف مقصود است، بحثی نیست؛ اما آنچه مورد بحث است، این است که مفسری که در جستجوی مقصود صاحب پیام است، با چه انتظاری به سراغ متن می‌رود و چه نیازی او را به سوی مقوله‌های متن می‌کشاند. اگر مفسر در تفسیر متن به طور ناخودآگاه به انگیزه‌ها و انتظارات مخاطبان خود توجه کند و بخواهد از رهگذر استنباط احکام به رفع نیازهای معنوی آنان پردازد، در حقیقت نوعی از انتظارات را در تفسیر دخالت می‌دهد. نیز اگر مفسر با این دیدگاه که قرآن عرضه‌کننده ایدئولوژی جامع است یا به مسائل علمی جهان آفرینش در شکل گسترده و عام آن پرداخته و یا افزون بر تبیین ارزشها، روشها و راهکارهای کلی و جزئی را تبیین می‌کند و نظام حکومتی برای جامعه معین می‌سازد، نوعی از انتظار از دین را پذیرفته است. مفسر به دنبال چنین استنباطی به سراغ متن می‌رود و به ترسیم نظام حکومت دینی برای جامعه می‌پردازد و یا تفسیرهای علمی از جهان آفرینش عرضه می‌کند. همچنین آن کسی که برای احکام ثابت و متغیر، و برای موضوعات حقیقی و خارجی قایل است، این تقسیم‌بندی را در قرآن نیز اعمال می‌کند و قصه‌های انبیا یا پاره‌ای از وقایع عصر پیامبر را خارج از مدار استنباط قرار می‌دهد و آنها را جزو وقایع احکام خارجی می‌شمارد؛ نه قضایای حقیقیه. چنین برخورد و انتظاری در تفسیرهای اجتماعی و علمی مفسران کاملاً مشهود است. ابن مسعود صحابی پیامبر (ت ۳۲ ق.) که می‌گفت: «کسی که علم اولین و آخرین را می‌خواهد، باید قرآن را بکاود» [۳۲]، انتظار خاصی را در دل داشت. اگر سیوطی در کتاب علوم قرآنی خودش می‌گفت: «کتاب خدای عزیز هر چیزی را در بردارد. در هیچ باب و مسأله‌ای از علوم

نیست، مگر آنکه آیه‌ای در قرآن بر آن دلالت می‌کند» [۲۳]، مناسب با این انتظار قرآن را تفسیر می‌کرد و لذا می‌خواست همه علوم را از قرآن کشف کند.

اگرچه مفسرین پیشین درباره انتظارات خود از قرآن سخن نرانده‌اند، این لازم نیست؛ چون هر مفسری در ژرفنای ضمیر خویش به این سؤال که انتظار او از متن وحی اجمالاً یا تفصیلاً چیست، پاسخ داده است؛ به همین جهت وقتی به متن مراجعه می‌کند، از رمزی بودن کلمات قرآن گفتگو نمی‌کند و نمی‌گوید: این کلمات کلاً رمز میان خدا و رسول است؛ چون انتظارش معنادار بودن کلمات وحی است و گرنه، به سراغ قرآن و تفسیر نمی‌رفت. ممکن است حروف مقطعه را رمز بدانند یا برخی جملات را از باب تمثیل بشمارد؛ اما در مجموع پذیرفته که قرآن با زبان انسانها سخن می‌گوید.

بنابراین، چنین نیست که نقش انتظارات برای قداما مطرح نبوده و متجددان به خاطر برخی شبهات و در واکنش به پیشرفتهای علمی به طرح آن پرداخته باشند. بلکه برای آنان هم مطرح بوده است؛ اما بدان تصریح نمی‌کردند. گرایش دانش هرمنوتیک به انتظارات مفسر، نه از این رو است که به قواعد و ضابطه‌های تفسیر بی‌توجه است یا مقصود صاحب وحی را ملاک نمی‌داند، بلکه از آن رو است که میان نقش انتظارات در تفسیر و کشف مقصود گوینده و میان انسانی که خواسته‌هایی دارد و صاحب وحیی که با این انسان سخن گفته و از او انتظاراتی مناسب با ویژگی روحی او برقرار است. به همین جهت و در یک کلام فایده بحث از شخصیت مفسر و کندوکاو در انتظارات وی، تنظیم و تصحیح قواعد و ضابطه‌های تفسیر است. لذا انتظارات مفسر به هرج و مرج در تفسیر نمی‌انجامد. درست است که ملاک برای فهم متن مقصود خود فرستنده و ابلاغ‌کننده وحی است؛ اما آن در آینه فهم‌های مفسرین و انتظاراتی که آنان از دین دارند، انعکاس می‌یابد. البته این به آن معنا نیست که انتظارات مفسران همان انتظارات صاحب وحی است؛ بلکه به معنای نقش داشتن انتظارات در تفسیر قرآن است.

## ۴-۷) عصری شدن تفسیر

برخی گفته‌اند: یکی از اشکالات دخالت دادن شخصیت مفسر در تفسیر عصری شدن تفسیر است. در حالی که هدف مفسران در تفسیر متون کشف معانی و رسیدن به مقصود مؤلف است و نه تفسیر عصری؛ زیرا زبان یک نهاد اجتماعی است و توسط واضعان لغت میان الفاظ و معانی اقتران ایجاد شده و با این اقتران تفسیر صحیح از سقیم باز شناخته می‌شود؛ از این رو جایی برای تفسیر دیگری باقی نمی‌ماند. البته اگر به دنبال کشف معانی مناسب با عصر باشیم، پیش‌فرضها و علوم زمان باعث تحول معانی و تبدیل تفاسیر می‌شود [۳۴]. لذا در صورتی می‌توان بر تأثیر شخصیت مفسر تأکید کرد که به تفسیر عصری پرداخته باشد؛ اما اگر طبق صناعت کلام و قواعد تفسیر به تبیین کلام پردازد، جایی برای نقش مفسر باقی نمی‌ماند و از عصری بودن خبری نیست.

این اشکال هم وارد نیست؛ زیرا چنین گمان شده است که می‌توان تفسیری را یافت که بدون هیچ فهمی و پیش‌دانسته‌ای باشد. اینان از نقش معلومات و اطلاعات بیرونی در گرایش به تفسیر و روی آوردن به موضوعات ملائم با عصر غافلند و نمی‌دانند که تکیه به همین اطلاعات و معلومات عصر است که تفسیر را عصری می‌کند. اصولاً گرایش به تفسیر جدید برای هر مفسری عمدتاً زاینده نوعی اعتراض به تفاسیر پیشین است و گرنه اگر همه مفسران پیشین در رسیدن به مقصود صاحب وحی موفق و کامیاب بودند، دیگر جای روی آوردن به تفسیر جدید نبود. تفسیرهای جدید عمدتاً در اثر تحولات فکری و دگرگونی در فهم‌های پیشین انجام می‌گیرد. اینکه بسیاری از مفسرین گفته‌اند که ما باید هر از گاه به تفسیر جدید روی آوریم و یا کسانی قائل بودند که تفسیر قرآن باید هر دو سال عوض شود [۳۵]، به این جهت نبوده که متن قرآن عوض می‌شود یا معانی واژه‌ها عوض می‌شود یا مدلول مطابقی آن تغییر می‌کند؛ بلکه به جهت دگرگونی در فهم متن بوده است. نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که معلومات و پیش‌فرضها در نوع تفسیر تأثیر می‌گذارد و اگر اندیشمندان مسلمان در این دو سه دهه اخیر به این فراست

افتاده‌اند که تفسیر نو شده و مباحث جدیدی به آن راه یافته و شکافی نمایان میان تفاسیر گذشته و تفاسیر حاضر به وقوع پیوسته است، دلیل بر این نیست که عصری شدن تفسیر داستان تازه‌ای است. سیر تطور تفاسیر این حقیقت را برای ما نمایان می‌سازد که تفسیرها از آغاز تکون خود همواره به رنگ علوم عصر خود درآمده‌اند.

البته معنای این کلام این نیست که در تفسیر همه چیز عوض می‌شود و هیچ چیز مشترک و ثابتی باقی نمی‌ماند؛ بلکه به این معناست که متون با آنکه هیچگونه تغییری در آنها پدید نمی‌آید، چون فهم و تفسیر متون صرفاً مبتنی بر خود متون نیست و قرائن لَبّی و بیرون از متن نیز در آن دخالت دارد، با تغییر این قرائن فهم و تفسیر متون نیز دگرگون می‌شود.

#### ۵-۷) غیر ضابطه‌مندی تئوری

گفته‌اند: بنابراینکه پیش فرضها و انتظارات در فهم مفسران اثر گذارد، تفسیرهای متفاوتی پدید خواهد آمد و هیچ ملاک و ضابطه‌ای جهت مقابله با تفاسیر دلخواهی وجود نخواهد داشت [۳۶]. این نظریه توجه را از ساختار متن منصرف ساخته است؛ ولی معیار و ملاک مشخصی برای تفسیر ارائه نکرده است.

در پاسخ به این اشکال، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- معنای توجه به شخصیت مفسر بی توجهی به قواعد زبانی نیست. برای صیانت از غلط فهمی باید نکات بسیاری را مورد توجه قرار داد که قواعد دلالت و زبان یکی از آنهاست. توجه به باورها و پیش فرضهای مفسر یکی دیگر از آنهاست. اگر مفسر مبانی خود را منقح نکند، متوجه نخواهد شد که تفسیری براساس پیش فرضهای خود ارائه می‌دهد و ماکه از بیرون به گفته‌های مفسران توجه می‌کنیم، به خوبی درخواهیم یافت که منشأ آن گفته‌ها اصول موضوعه و پیش فرضهای مفسر است. به این ترتیب منقح کردن تئوری‌ها و پیش فرضهای مفسر برای قاعده‌مند کردن نقش شخصیت مفسر است.

۲- همانطور که رعایت قواعد دلالت ما را به فهم صحیح پیام متن نزدیک می‌کند، کشف و منقح کردن پیش‌فرضها، انتظارات و علایق مفسر ما را به شناخت بهتر متن نزدیک می‌کند.

۳- نظریهٔ اثرگذاری شخصیت مفسر در تفسیر برای بیان معیار و ملاک عینی تفسیر نیست؛ بلکه برای تفتن به این نکته است که مفسر بر پایه انبوهی از دانسته‌ها، باورها و علایق به تفسیر می‌پردازد که اگر آنها نوعی دیگر بود، تفسیر متفاوتی عرضه می‌کرد. به همین دلیل آگاهی مفسر از این واقعیت او را نسبت به گزینشی عمل کردن او در باب مدلولات کلام حساس می‌کند و ما هم که از بیرون به تفسیر او نگاه می‌کنیم، این معرفت برای ما حاصل می‌شود؛ لذا هر آنچه را می‌گویید، کلام آخر و برداشت وحیانی نمی‌دانیم، بلکه برداشتی بشری و خطاپذیر و ناقص می‌شماریم.

مثلاً می‌دانیم فرقه‌های گوناگون مثل معتزله و اشاعره، هر کدام به چه جهت درباره اراده و اختیار و خلقت افعال به آیاتی خاص استدلال می‌کردند که نظریهٔ خود را اثبات و نظریه مقابل را نفی کند. اشاعره که به جبر معتقد بود، آیاتی مانند «یضل من یشاء و یهدی من یشاء»<sup>۱</sup> [فاطر ۸] را به میان می‌کشید و با آنها بر جبری بودن هدایت و ضلالت انسان استدلال می‌کرد و معتزله که به تفویض معتقد بود، به آیاتی نظیر «کل امرء بما کسب رهین»<sup>۲</sup> [طور ۲۱] استدلال می‌نمود و در حقیقت هر دو گروه در تفسیر به طور گزینشی عمل می‌کرد و بر برخی از آیات تأکید می‌ورزید و آیات دیگر را مورد تغافل قرار می‌داد. توجه به اثرگذاری تجربه‌های پیشین و شخصیت خود، به مفسر این رهنمود را می‌دهد که به قرآن نگاهی همه جانبه بیاندازد و از گزینشی عمل کردن پرهیزد؛ به همین رو علمای اصول و قرآن پژوهان در مورد جامع‌نگری نداشتن و عدم رعایت عام و خاص، ناسخ و منسوخ و همچنین برخورد ظاهرگرایی با متون هشدار داده‌اند، اما ناگفته نماند که

(۱) هرکه را خواهد، گمراه کند و هرکه را خواهد، راهنمایی کند.

(۲) هرکسی در گرو چیزی است که کسب کرده است.

برخی از تأثیرپذیری‌های مفسر ناخودآگاهانه است و با تحلیلهای بیرونی نسبت به شخصیت مفسر و انگیزه‌های او کشف می‌شود.

## ۸) خاتمه

پس از آنکه ابعاد شخصیت مفسر را مورد بررسی قرار دادیم، مناسب است به اصول و پیش‌فرض‌های مهم و لازم برای تفسیر قرآن اشاره کنیم و از این نکته غافل نشویم که اگر بر نقش کلیدی مفسر تأکید می‌شود، پس از پذیرفتن این اصول است.

۱- همانطور که معانی قرآن وحی است، الفاظ و کلمات آن نیز وحی است. برخی از آیات دلالت صریح دارد بر اینکه همین الفاظ و کلمات عربی، وحی است؛ نظیر: «و کذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً» [شوری ۷] و «هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» [نحل ۱۰۳].

۲- مخاطب قرآن عقلا و انسانهاست و عقل در فهم متن نقش اساسی دارد و قرآن با همین انسانها به روش عقلانی سخن گفته است؛ لذا معارف دینی با معارف عقلانی سازگاری دارد.

۳- احکام دین ابدی است و به محیط و جغرافیای خاص محدود نیست.

۴- پذیرفتن وحی مستلزم پذیرش پیش‌فرضهای آن است؛ نظیر: خیر دادن از وجود عالم غیب، جهان آخرت، میزان، ملائکه، جن و ...

۵- معانی الفاظ مسبوق به تئوری‌هاست؛ زیرا فهمیدن زبان هر عصر در گرو فهمیدن تئوری‌های علمی و فلسفی آن عصر است؛ بدین لحاظ ثبات الفاظ و عبارات به هیچ روی تضمین‌کننده ثبات معانی نیست؛ چون خطاست، اگر کسی تصور شود که با ذهن خالی می‌توان الفاظ را فهمید. اذهان همچنانکه به مرور زمان از معلومات و مایه‌های تازه آکنده می‌شوند، معانی تازه‌ای از متون دینی استفاده خواهند کرد.

(۱) و این چنین به تو قرآنی عربی وحی کردیم.

(۲) این [قرآن] به زبان عربی روشن است.

۶- باید نوع زبان قرآن را معین کرد که عقلی است یا عرفی تا مدلولات آن را مناسب با همان زبان تفسیر کرد و در چارچوب همان زبان معانی الفاظ را طلب کرد؛ برای مثال اگر زبان مبنای عرفی داشته باشد، باید به مانند روش عرف دقت‌های عقلی و کندوکاوهای فلسفی را در تفسیر معمول نکرد.

۷- قرآن از زبان خاصی تبعیت نمی‌کند و زبانش زبان مردم است؛ به همین جهت تفسیر قرآن روش خاصی ندارد و همان قواعد عام تفسیر متون در مورد قرآن صادق است. برخلاف کسانی که زبان قرآن را زبان اختصاصی می‌شمارند و می‌گویند: قرآن برای مخاطبان خاصی سخن گفته و کلید فهم آن در دست همان عده است.

اینها نمونه‌هایی بود از مبناهایی که مفسر با برگزیدن یا برنگزیدن آنها تفسیرهای متفاوتی را عرضه می‌کند. با همه اینها یادآوری‌هایی در پایان این بحث ضروری است. اولاً مطالعه آنچه در باب فرآیند فهم و تفسیر متون دخالت آگاهانه و ناآگاهانه دارد، مثل پیش‌فهم‌ها، علایق، دانسته‌های قبلی مفسر، در حقیقت نوعی پیشگیری از انحراف در تفسیر و قاعده‌مند شدن آن است و مفسر را از علایق مضر و باورهای تعصب‌آمیز و از دانسته‌های خارج از انتظار برحذر می‌دارد. به عبارت دیگر هدف از این مباحث تشخیص سره‌ها از ناسره‌ها در برداشت مفسر است. ثانیاً توجه به این مباحث به معنای نفی مقدمات دیگر فهم قرآن مانند لغت، ادبیات، اصول فقه و منطق و آراستگی به فضائل نیست. هر کدام از اینها در جای خود ضروری و در خور توجه است.

ثالثاً آنچه در باب نقش شخصیت مفسر آمد، افزودن بابتی به بابهای علم تفسیر است و نه چیز دیگر و به این معنا نیست که آن انقلاب ماهوی را در فهم متون در پی دارد.

## منابع

- (۱) فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ۱۶۷.
- (۲) صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲ و ۱۳، ۲۴۶. ابو حجر،



التفسیر العلمی فی المیزان، ۲۴۱.

۳) در این باره نک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ۱۹۳، حدیث ۲۶ و ج ۷۴، ۱۶۵، حدیث ۲ و ج ۱۰۰، ۲۶۲، حدیث ۲۵.

۴) یزدانی، عباس، مجله مبین، شماره ۱۲، ۴۲.

۵) ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ۹۴.

۶) چتیک ویلیام، هرمنوتیک در عرفان ابن عربی، کتاب نقد، شماره ۵ و ۶، ۲۴۸-۲۴۹.

۷) آشتیانی، سید جلال‌الدین، رسائل فلسفی ملاصدرا، ۹۲، رساله محکم و متشابه.

۸) همان، ۱۸۳.

۹) طباطبایی، محمدحسین، المیزان، چاپ بیروت، ج ۳، ۶۲.

۱۰) خمینی، روح‌الله، تفسیر سوره حمد، ۹۵-۹۳.

۱۱) خمینی (امام)، صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۵.

۱۲) همان، ج ۱۰، ۲۷۴.

۱۳) مطهری، مرتضی «مقاله اصل اجتهاد در اسلام» مجله حوزه، سال اول، شماره چهارم، ص ۶۱.

۱۴) طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۱۵۶.

۱۵) خلیل، عمادالدین، مع القرآن فی عالمه الرحیب، ۴۴-۳۸.

۱۶) صدر، محمدباقر، المدرسة القرآنیة، ۱۲۰-۱۱۹.

۱۷) بحرانی، تفسیر البرهان، چاپ بعثت، ج ۵، ۵۴۴، حدیث ۲ (۱۱۲۵۸)، به نقل از کافی، ج ۱، ۱۱۴.

۱۸) به عنوان نمونه نک: مباحث تفسیری آیت‌الله موسوی اردبیلی، مقاله «تعارض علم و دین در خلقت انسان» مجله مفید، شماره ۹، بویژه در بخش

پاورقی‌ها و نقل اقوال مفسرین، ص ۳۴-۲۰.

(۱۹) از این جمله نک: طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱ / ۳۶۲ ذیل آیه ۱۵ نوح، ابن کثیر، ج ۴ / ۴۲۵، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸ / ۲۰۸ و ۳۰۴ (چاپ جدید) ذیل آیه ۳ سوره ملک.

(۲۰) نک ابوحجر، احمد عمر، التفسیر العلمی للقرآن، ۳۸۷-۳۸۱، شکرى الوسى، مادل علیه القرآن، ۷۳.

(۲۱) طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ۶۱. ذیل آیه ۲۲ سوره بقره به نقل از ابوعلی جبایی، طوسی، تیان، ج ۱، ۱۰۲. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۲ / ۳۳۶، (چاپ قدیم مصر/۱۰۲) ذیل آیه ۲۲ سوره بقره، و تفاسیر دیگری که در ذیل این آیات این مسأله را مطرح و شبهه کرویّت را آورده‌اند.

(۲۲) زحیلی، وهیه، تفسیر المنیر، ج ۱ / ۹۶، سبزواری، محمد، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱ / ۴۸، صادقی، الفرقان، ج ۱ / ۲۱۸، همچنین شکرى الوسى، مادل علیه القرآن مما یعضده هیئة الجدیدة / ۷۴.

(۲۳) سبحانی، جعفر، الهیات فی کتاب و السنة، ج ۲ / ۵۱۵.

(۲۴) قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱ / ۲۶۴، ذیل آیه ۳۰، سوره بقره

(۲۵) طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳ / ۶۵-۶۳، ذیل آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نساء.

(۲۶) در باب عصمت نک در ذیل آیه ۱۲۴ بقره، در تفاسیر شیعه و سنی و در مسأله نصب ذیل همین آیه و آیه تطهیر (احزاب) و آیه اکمال (مائده / ۶).

(۲۷) همان، ۷۰.

(۲۸) همان، ۷۲.

(۲۹) مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ۲۲۷، حدیث ۱۹، ج ۷۴، ۱۶۴، حدیث ۲.

(۳۰) رشیدرضا، تفسیر المنار، ج ۳ / ۳۱۷-۳۱۶.

(۳۱) همان، ۷۳-۷۵.

- (۳۲) ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالقلم، ج ۲ / ۵۰۳.
- (۳۳) سیوطی، الاتقان، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، افست قم، انتشارات رضی، ج ۴ / ۳۸.
- (۳۴) خسرویناه، عبدالحسین، کتاب نقد، شماره ۵ و ۶ / ۱۰۲.
- (۳۵) تفصیل این اقوال را من در کتاب قرآن و تفسیر عصری / ۶۳-۵۲ آورده‌ام.
- (۳۶) همان، ۱۰۲.

